



## سرآغاز

پس از دستیابی بنی امیه به قدرت و حاکمیت حاکمان ستم پیشه و جنایت کار، این سلسله منحوس، با به وجود آوردن جو فشار و خفقان، نگذاشت جریان اصیل و چهره درخشان اسلام ناب، که در راه و روش و سخنان امامان اهل بیت (علیهم السلام) نماد و جلوه می یافت، مطرح شود. آنان با تمام توان با به کارگیری ابزارهای تبلیغاتی مانند: عالم نمایان دین فروش و جعل روایات به نام رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، رهروان راه ولایت علوی و آرمان های بلند آنان را سرکوب کردند. این چالش سخت با اسلام اصیل همچنان ادامه یافت تا اینکه در اوائل سده دوم هجری به

سبب ضعف و افول قدرت سیاسی این خاندان دین ستیز، فرصت مناسبی به وجود آمد و پیشوای معصوم و حجت خدا در زمین، امام باقر (علیه السلام) از این فرصت به خوبی بهره برد. آن حضرت برای نشر و گسترش حقیقت دین محمد (صلی الله علیه و آله) و آموزه های والای اسلام و آشنا ساختن امت اسلام به هدف های بلند اسلام ناب، یک حوزه علمی شیعی در مدینه بنیان نهاد. از این رهگذر بود که صدها تن از شیفتگان آرمان های امامان معصوم (علیهم السلام) که سال ها از سرچشمه های حکمت و دانش ناب بدور بودند، سراسیمه به مدینه الرسول شتافته و پروانه وار به گرد شمع فروزان باقر العلوم (علیه السلام) گرد آمدند. پیشوای پنجمین شیعه، یاران و شاگردان فراوانی داشت؛ ولی بیشتر آنان از

قلمرو عراق؛ به ویژه شهرهای کوفه، بصره و بغداد بودند.

از سرزمین مکه - که فاصله چندانی با مدینه نداشت - یاران اندکی در خدمت حضرت بودند که شاید تعدادشان به اندازه انگشتان دو دست نباشد. این نوشتار پژوهشی است در همین راستا و تلاشی است در معرفی سیمای سه تن از برجسته‌ترین یاران آن بزرگوار که از قلمرو مکه به حضور آن بزرگوار شتافته و در پرتو تربیت و تعلیم آن حجت برحق خدا، به جایگاه بلندی از دانش، کمال، ولایت مداری و فقه و فقاہت دست یازیدند.

### میمون قذاح مکی

او یکی از راویان و یاران امام محمدباقر<sup>(ع)</sup> به شمار می‌رود. نام پدرش اسود است. لقب پدرش که قذاح بوده به او نیز انتقال یافته و میمون قذاح نامیده می‌شود. از آنجا که زادگاه او و محل رشد و نموش مکه است به مکی هم اشتها دارد. پدرش در آغاز، همیمان قبیله بنی‌مخزوم بود؛ ولی فرزندش، پیمان خویش را با آن طائفه قطع کرد و پیمان دوستی و پیروی از اهل بیت<sup>(ع)</sup> را پذیرفت. بدین سبب است که به او مولی بنی‌هاشم و یا مولی‌الباقر<sup>(ع)</sup> گفته می‌شود.<sup>۱</sup>

میمون قذاح قسمتی از عمر خویش را در مکه سپری کرد؛ ولی نیک بختی و سعادت به یاری او شتافت و از مکه به قصد فراگیری

دانش دین به سوی مدینه هجرت کرد و سر بر آستان پاک وارث تمامی دانش‌های پیامبران، امام باقر<sup>(ع)</sup> نهاد و در شمار یاران آن بزرگوار درآمد. وی در این راستا به درجه‌ای از شایستگی رسید که در زمره نزدیکان آن حضرت قرار گرفت.<sup>۲</sup>

شیخ طوسی در معرفی این راوی چنین می‌نگارد:

میمون قذاح، مولی بنی‌مخزوم و مولی بنی‌هاشم، یکی از محدثان و از یاران امام باقر<sup>(ع)</sup> و اهل مکه است.<sup>۳</sup>

آیه‌الله خویی در این راستا می‌نگارد:

میمون قذاح، پیوند عمیق و ژرفی با بنی‌هاشم و امام باقر<sup>(ع)</sup> داشته است. از پاره‌ای اخبار، این حقیقت رخ می‌نماید که این محدث، یکی از نزدیک‌ترین افراد به حجت خدا، امام باقر<sup>(ع)</sup> بود. و این پیوند و رابطه عمیق، یکی از خصلت‌های والا و برجسته او به شمار می‌رود.<sup>۴</sup>

میمون قذاح در سایه تلاش و کوشش و کسب فیض از محضر امام محمدباقر<sup>(ع)</sup> به موقعیتی دست یافت که جمعی از برجسته‌ترین راویان شیعی، افتخار شاگردی او را دارند و روایات فراوانی از او نقل نموده و به میراث نهاده‌اند. از جمله شاگردان او عبارتند از:

۱. ابان بن عثمان

۲. معاویه بن وهب

۳. جعفر بن محمد اشعری قمی

۴. حماد بن عیسی

۵. عبدالله بن میمون قذّاح (فرزند برومند و پراوازش).

برای آشنایی بیشتر با سیمای پاک این راوی و اندازهٔ جاهت و ولایت‌پذیری او، به نقل پاره‌ای از روایات بستده می‌کنیم:

شیخ کلینی در اصول کافی داستانی جالب و آموزنده بدین صورت آورده است:

سلام بن سعید مخزومی گفت: روزی در محضر امام صادق (ع) نشسته بودم و میمون قذّاح، مولی و یار ویژهٔ امام باقر (ع) نیز حضور داشت. در این هنگام، عبّاد بن کثیر، عابد بصریان و ابن شُرّیح، فقیه مکیان، بر امام صادق (ع) وارد شدند. بعد از چند لحظه، عبّاد بن کثیر از امام (ع) پرسید: ای ابوعبدالله! رسول گرامی اسلام را هنگامی که از دنیا رفت، با چند پارچه کفن کردند؟

حضرت فرمود: با سه پارچه؛ دو پارچه صُحاری (منسوب به صُحار، روستایی در یمن) و یک پارچه، جبره و یا بُرد یمنی. از آنجا که بُرد یمنی کمیاب بود، دو پارچه را صُحاری انتخاب کردند.

عبّاد از این سخن، مُخ درهم کشید؛ گویا کمبود بُرد یمنی را قبول نداشت! امام (ع) وقتی این حالت را از او مشاهده کرد، فرمود: درخت خرمایی که حضرت مریم (ع) بعد از به دنیا آوردن حضرت عیسی (ع) از آن تناول کرد، نامش «عجوه» بود. خرمای عجوه

بهترین نوع خرما است و از آسمان نازل شده است. هر درخت خرمایی که از او بروید و جوانه زند، عجوه خواهد بود. آنچه از این سو و آن سو گرفته و کاشته شد خرمای پست است.

چون آن دو از نزد امام خارج شدند، عبّاد بن کثیر به ابن شُرّیح گفت:

به خدا، من نمی‌دانم این مثالی که ابوعبدالله بیان کرد، معنایش چه بود و هدف آن حضرت از بیان این مثال چیست؟

ابن شُرّیح گفت: از این غلام - رو کرد به میمون قذّاح - بپرس تا تو را از راز و رمز و حکمت این مثال، آگاه سازد؛ چون او - میمون قذّاح - از آنان (اهل بیت و رهپویان و معتقدان به ولایت) است و به فضیلت‌ها و منقبت‌های اهل بیت (ع) آشناست.

عبّاد به میمون قذّاح رو نمود و تفسیر کلام امام را از او درخواست نمود.

میمون گفت: آیا تو آنچه را ابوعبدالله (ع) برای شما بیان کرد، نمی‌دانی؟

او گفت: نه، به خدا سوگند نمی‌دانم!

میمون گفت: آن بزرگوار خواست با این مثال، به شما بفهماند که او فرزند رسول الله (ص) و شاخه‌ای از شجرهٔ پاک نبوت است. تمام دانش رسول خدا (ص) نزد آنان است. آنچه از نزد آنان بیرون آید، صواب و حق است و آنچه از نزد دیگران (مخالفان ولایت اهل بیت (ع)) صادر شود، از این سو و آن سو باطل و بی‌ارزش است.<sup>۶</sup>



کلینی از ابان روایت می‌کند: میمون قدّاح  
برایم گفت: روزی مولایم امام باقر علیه السلام رو به  
من نمود و فرمود:

مقداری قرآن بخوان!

من گفتم: از کدامین سوره بخوانم؟

فرمود: از سوره مبارکه یونس.

گشتم و سوره را پیدا کردم و تا این آیه را  
خواندم: ﴿لَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ ۚ  
لَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ﴾<sup>۷</sup>؛ برای  
کسانی که کارهای نیک انجام می‌دهند،  
پاداش نیکی به آنان داده می‌شود بلکه زیادتیر  
از اعمال نیک آنان، و هرگز به رخسار پاکشان  
گرد خجلت و ذلت ننشیند.

امام باقر علیه السلام فرمود: جناب رسول  
الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: من در شگفتم که چرا  
هنگامی که قرآن را تلاوت می‌کنم، پیر  
نمی‌شوم!<sup>۸</sup>

نیز میمون قدّاح حدیث بسیار جالبی از  
مولای خود امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که آن  
بزرگوار فرمود:

مَا مِنْ عِبَادَةٍ أَفْضَلُ مِنْ عِفَّةِ بطنٍ وَ  
فِرَجٍ؛<sup>۹</sup> عبادتی نزد پروردگار جهان، والاتر از  
پاک داشتن شکم و دامن از آلوده شدن به  
حرام نیست!

چنانچه اشاره شد، این راوی، فرزندی به  
نام عبدالله داشت که یکی از چهره‌های موجه  
حدیث شیعی است. نام او در جای جای  
کتاب‌های روایی شیعه، می‌درخشد. روزی  
حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: کم انتم بمکه؟

قلت نحن اربعة. قال: انکم نورٌ فی ظلمات  
الارض؛ چند تن از شما شیعیان و پیروان ما  
در مکه زندگی می‌کنید؟ گفتم: چهارتن! امام  
فرمود: شما چهار نفر همانند نور در  
تاریکی‌های زمین هستید.<sup>۱۰</sup>

معروف بن خربوذ<sup>۱۱</sup>

این راوی گرانقدر نیز از گروه صدها  
شاگرد مکتب امام باقر علیه السلام است که از  
سرچشمه زلال دانش آن حضرت، جان تشنه  
خویش را سیراب نمودند.

معروف در نیمه دوم سده اول هجری در  
شهر مکه دیده به جهان گشود. دوران  
نوجوانی و جوانی را در همان دیار سپری کرد.  
وی از آن منظر که شیدای کسب دانش دین  
بود، هجرت علمی خویش را به سوی مدینه  
آغاز نمود و در محضر پرفیض و برکت  
پیشوای پنجمین شیعی، زانوی ادب بر زمین  
نهاد و از محضرش کسب فیض نمود. شیخ  
طوسی و دیگر زندگینامه نویسان برجسته،  
همگی او را از یاران امام باقر علیه السلام به شمار  
آورده‌اند.

شیخ طوسی در کتاب رجال می‌نویسد:  
معروف بن خربوذ، یکی از یاران امام باقر و  
امام صادق علیه السلام بود. او مولی و همپیمان با  
قبیله قریش بود و بدین سبب به او قرشی  
گفته می‌شد و چون در مکه ولادت یافت به  
مکی هم اشتها<sup>۱۲</sup> دارد.  
این محدث بزرگوار در راه تحصیل دانش

و فهم عمیق آموزه‌های دینی چنان کوشید که از دیدگاه بزرگان به عنوان یکی از چهره‌های برتر تاریخ شیعه شناخته شد. درخشش این محدث به گونه‌ای است که کشی، رجال شناس بزرگ، در میراث گرانسنگ خود، در منزلت او و گروهی دیگر از برگزیدگان و محدثان شیعی آورده است: همه فقیهان و عالمان شیعی، به بزرگی و فقاقت گروهی از یاران حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام اجماع و اتفاق دارند و همه به والایی و منزلت آنان حرمت نهاده‌اند. فقیه‌ترین آنان عبارتند از: زراره و معروف بن خربوذ...<sup>۱۳</sup> دانشمندان اهل سنت نیز به معروف به دیده احترام و تکریم نگریسته و از او به عنوان یکی از استادان برجسته حدیث یاد می‌کنند که استادان و شاگردان فراوانی داشته است. معروف از: ابوالطفیل عامر بن واثله، بشیر بن تمیم، حکم بن مستورد و محمد بن عمرو روایت نقل نموده است.

گروهی از شاگردان حوزه درسی او عبارتند از: ابوداود طیالسی، عبید بن معاذ، حنان بن سدر، عبدالله بن سنان و مالک بن عتیبه.<sup>۱۴</sup>

ذهبی که یکی از نقادان و متعصبان دانشمندان اهل سنت است، درباره معروف می‌گوید: صدوق شیعی؛ او محدثی راستگو با اندیشه‌ها و باورهای شیعی است.

معروف، آن گونه که در دانش‌طلبی و فراگیری اخبار اهل بیت علیهم السلام موقعیت ممتازی

داشت، در زمینه بندی در مقابل ذات پروردگار بسیار فروتن و خاضع بود.

سجده‌های بسیار طولانی او زبانزد خاص و عام بود. کشی از فضل بن شاذان نیشابوری روایت می‌کند که: روزی بر محدث بزرگوار ابن ابی‌عمیر داخل شدم و دیدم که او در حال سجده است. سجده‌اش بسیار طول کشید و چون سر از سجده برداشت به او گفته شد: چقدر سجده‌هایت را طول می‌دهی؟ او گفت: اگر جمیل بن دُرّاج را می‌دیدید، چه می‌گفتید! ابن ابی‌عمیر سپس گفت: من روزی از روزها نزد جمیل رفتم و او را در حالت سجده دیدم. او سجده‌اش را بسیار طول داد. چون سر از سجده برداشت، گفتم: چرا این اندازه سجده‌هایت را طولانی می‌کنی؟ به بدنت رحم کن! جمیل بن دُرّاج در پاسخ من گفت: ای کاش معروف بن خربوذ را می‌دیدید که بسیار سجده‌های طولانی داشت، آنگاه می‌دیدید که سجده‌های من چندان طولانی نیست!<sup>۱۵</sup>

### شناخت ژرف

کشی با واسطه می‌نگارد: روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: انا وجه الله، انا جنب الله، انا الاول، انا الآخر، انا الظاهر، انا الباطن و انا وارث الارض، انا سبيل الله.

معروف بن خربوذ که به او به دیده یک اسلام شناس خوش سلیقه، نگریسته می‌شد،

برای جلوگیری از برداشت انحرافی کج‌اندیشان از این واژه‌ها می‌گفت:

برای این کلمات، تفسیر منطقی و درستی وجود دارد، غیر از آنچه که غلوکنندگان و یاهو سرایان می‌پندارند.<sup>۱۶</sup>

### عبدالله بن عطاء مکی

این راوی نیز یکی از رهپویان راه و روش امامان بزرگوار شیعی است. او در شهر مکه دیده به جهان گشود و دوران آغازین زندگی خود را در این دیار سپری نمود. از آنجا که وی عطش فراوانی برای دریافت و یادگیری آموزه‌های دینی داشت، خویشان و زادگاه خود را ترک گفت و گام در قلمروی نهاد که سرچشمه دانش دینی بود. این محدث والامقام، همانند میمون قذاح و معروف بن خربوذ، در شمار یاران امام محمدباقر علیه السلام قرار دارد. شیخ طوسی در کتاب رجال خود به صراحت نگاشته است: عبدالله بن عطاء مکی، یکی از یاران امام باقر علیه السلام است.<sup>۱۷</sup>

عبدالله بن عطاء، همان گونه که از منظر عالمان شیعی، جایگاه بلندی دارد، از دیدگاه پاره‌ای از دانشوران اهل سنت نیز از اعتبار قابل توجهی برخوردار است. ابن اثیر و ذهبی به این محدث حرمت نهاده و درباره‌اش گفته‌اند: صدوق؛ او یک محدث راستگو است.<sup>۱۸</sup>

پس از بررسی و ارزیابی گزارش‌هایی که در زندگینامه این راوی، نگارش یافته، به این

نکته می‌رسیم که عبدالله بن عطاء، از شناخت عمیقی در مورد حجت حق، امام باقر علیه السلام برخوردار بوده است.

این حقیقت شفاف، با دقت در این گزارش‌ها، به خوبی آشکار می‌شود:

شیخ مفید با واسطه از عبدالله بن عطاء نقل می‌کند که او می‌گفت: من هیچ دانشمند و فقیه اسلامی را ندیدم؛ مگر اینکه در نزد امام باقر علیه السلام بسیار کوچک می‌نمود. به عنوان یک نمودار، من حکم بن عیینه را با اینکه نزد مخالفان بسیار بزرگ می‌نمود، می‌دیدم که همگی او را تکریم می‌کردند؛ اما همین شخص - با این جایگاه بلند - هنگامی که در مقابل امام محمدباقر علیه السلام می‌نشست. از نظر علمی همچون یک طفل بود در محضر استاد برجسته.<sup>۱۹</sup>

محمد بن حسن صفار قمی در کتاب ارزشمندش بصائرالدرجات، به نقل از عبدالله بن عطاء می‌نویسد: بعد از سالیانی که در مدینه از محضر امام باقر علیه السلام کسب فیض می‌کردم، به مکه بازگشتم و مدت‌ها در مکه بودم. این فاصله مکانی و زمانی، در من تأثیر نهاد و آن چنان مشتاق و شیدای ملاقات با حضرت باقر علیه السلام شدم که دیگر توان ماندن در مکه را نداشتم.

به سوی مدینه حرکت کردم. انگیزه من از این سفر، چیزی جز دیدار با یار و پیشوایم حضرت ابو جعفر علیه السلام نبود. هنگامی که به مدینه رسیدم، شب فرا رسیده بود. از قضا هوا

به شدت سرد و از طرف دیگر باران هم شروع به باریدن کرد. من در نیمه شب به کنار در خانه امام محمدباقر علیه السلام رسیدم. با خودم گفتم: در این نیمه شب که همه در خواب اند زمان در زدن نیست. بنابراین صبر می‌کنم تا صبح فرا رسد. در همین حال که من غرق در افکار خود بودم ناگهان از درون خانه صدایی به گوشم رسید که می‌فرمود: ای کنیز! بلند شو و در را برای عبدالله بن عطاء مکی باز کن! او در این هنگام از شب به زحمت افتاده و سردی و باران او را به رنج افکنده است!

کنیز آمد و در خانه را گشود و من به منزل امام و محبوبم رفتم و به محضرش مشرف شدم.<sup>۲۰</sup>

در همان کتاب با واسطه از ابن عطاء مکی نقل شده است که: شبی در مکه، دور خانه خدا طواف می‌کردم. پاسی از شب گذشته بود. در آن زمان امام باقر علیه السلام در مکه حضور داشت. با خود گفتم: بروم نزد ابوجعفر علیه السلام تا مقداری از شب را در محضر آن بزرگوار باشم. همین که به نزدیک خانه‌ای که امام در آنجا بود رفتم، هنوز پشت در بودم که امام از درون خانه فرمود: عبدالله بن عطاء پشت در است. و آنگاه فرمود: ای عبدالله بن عطاء! داخل شو.<sup>۲۱</sup>

### پی‌نوشت‌ها:

۱. رک: کتاب نجاشی، شماره ۵۵۷، ص ۲۱۳، چاپ جامعه مدرسین قم؛ رجال طوسی، ص ۱۳۵ و ۳۱۷؛ نقدالرجال، ص ۳۶۵؛ مجمع الرجال، ج ۶، ص ۱۷۲؛ جامع الروات، ج ۲، ص ۲۸۶؛ معجم رجال الحديث،

- ج ۱۹، ص ۱۱۵ و چند منبع دیگر.
۲. معجم الرجال، ج ۱۹، ص ۱۱۵؛ موسوعة الفقهاء، ج ۲، ص ۵۸۱.
۳. رجال طوسی، ص ۱۳۵.
۴. معجم الرجال، ج ۱۹، ص ۱۱۶.
۵. جامع الروات، ج ۲، ص ۲۸۶ و موسوعة الفقهاء، ج ۲، ص ۵۸۱.
۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۰.
۷. یونس / ۲۶.
۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۲؛ باب فضل القرآن، ج ۱۸.
۹. همان، ص ۸۰، باب العقبة، ج ۷.
۱۰. رجال کشی، ج ۲، ص ۶۸۷ و ۵۱۴.
۱۱. محقق مامقانی: خَرَبُود به تعبدید راه، تعرب شده. خربوذ به سکون راه، معنای آن در فارسی خُفّاش بزرگ است. عادت عجم این بود به کسی که چشمان او کم‌سو بود و در روز، جایی را نمی‌دید، خربوذ لقب می‌دادند، چون همانندی با خفّاش و خُفّند داشت، عرب‌ها از عجم در کار برد این واژه، پیروی کردند.
۱۲. رجال طوسی، ص ۱۳۵، ش ۱۳۰، ص ۳۲۰؛ خلاصة الاقوال، ص ۱۷۰، ش ۱۰؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۲۶؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱۰، ص ۲۰۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، سال‌های ۱۴۱ تا ۱۶۰، ص ۱۶۲۴؛ تاریخ کبیر بخاری، ج ۴، ص ۴۱۴؛ نقات ابن حبان، ج ۵، ص ۴۳۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۲۶۳ و چند منبع دیگر.
۱۳. رجال کشی، ج ۲، ص ۵۰۷.
۱۴. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۴۴؛ موسوعة الفقهاء، ج ۱، ص ۵۳۱؛ جامع الروات، ج ۲، ص ۲۸۶؛ معجم الرجال، ج ۱۹، ص ۱۱۵ و التحرير الطاوسی، ص ۲۷۶.
- ۱۵ و ۱۶. رجال کشی، ج ۲، ص ۴۷۱، شماره ۳۷۳.
۱۷. رجال طوسی، ص ۱۲۷، شماره ۶؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۹۲؛ منتهی المقال، ص ۱۸۸؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۶۱؛ معجم الرجال، ج ۱۰، ص ۲۵۷؛ رجال ابن داود، ص ۱۲۱ و تحفة الاحیاء، ص ۲۷۷.
۱۸. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۶۱.
۱۹. ما رأيت العلماء عند احد اصغر منهم عند ابی جعفر (ع) و لقد رأيت حکم بن عتیبه مع جلالیه فی القوم، بین یدیه، کانه صبیّ حسی بین یدّی معلّمه. (ارشاد، شیخ مفید، ص ۱۲۶۳).
۲۰. بصائر الدرجات، ج ۵، ص ۲۵۲.
۲۱. همان، ص ۲۵۷.